

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قائلین به خروج «انشاء» از حقیقت بیع

بحث ما در مورد «حقیقت إنشاء» بود. بعضی از آقایان زحمت کشیده‌اند نظیر آن قولی را که ما انتخاب کردیم - البته با مقداری اختلاف - در کلمات برخی از بزرگان یافته‌اند. مرحوم آیت‌الله حجت (ره) - صاحب مدرسه حجتیه، که معروف به کوه کمره‌ای است و از افرادی بوده‌اند که در مباحث فقهی و اصولی بسیار دقیق النظر بوده - و برخی دیگر از بزرگان و أعاضم، مثل مرحوم آقای تجلیل (ره) - که همین يك سال پیش به رحمت خدا رفت، ایشان هم واقعاً از بزرگان و چه بسا می‌شود گفت از نوابغ هم بود، اما سر و صدایی نداشت و در گوشه حوزه بود و از شاگردان بسیار میرز مرحوم حجت و مرحوم علامه طباطبائی (ره) و مرحوم آقای بروجردي (ره) بوده است؛ تقریرات بیع مرحوم آقای حجت (ره) را ایشان نوشته‌اند، من هم دارم اما مراجعه نکرده بودم - اینجا مطلبی که برای من آورده‌اند عنوانش این است: «إنَّ قید الانشاء في التعريف خارجٌ عن حقيقة البیع». حالا باز باید مطلب را ببینیم که چه فرموده‌اند، اما در این مقدار ما هم همین ادعاء را داریم که إنشاء، از حقیقت بیع و بلکه از حقیقت هر معامله‌ای خارج است.

همچنین مرحوم کوه کمره‌ای این نکته را در کتاب البیع صفحه 231 دارد که «بناءً علي ما ذهب إليه بعضٌ من عدم كون البیع من الأمور الایجادية» این را نقل می‌کند که بعضی قائل هستند که بیع از امور ایجابی نیست. ما هم الان بیشتر دنبال اثبات همین مطلب هستیم که با بیع، چیزی ایجاد نمی‌شود، لذا إنشاء به معنای ایجاد، در حقیقت بیع دخالتی ندارد. لذا ایشان هم گفته‌اند بعضی قائل هستند که «یکفی في تحقق البیع، مجرد وجود اللفظ الکاشف و إن لم يقصد به الانشاء»؛ و لو قصد انشاء نشود. یعنی در این عبارت دو مطلب دارند که ما با هر دو مطلب موافقت کردیم، یکی اینکه بیع از امور ایجابی و انشائی نیست. مطلب دوم که متفرع بر مطلب اول است این است که قصد انشاء در بیع لازم نیست، در زوجیت لازم نیست، و در هیچ معامله‌ای - از معاملات بالمعنی الأعم - قصد إنشاء معتبر نیست.

مواردی که انشاء به معنای ایجاد است

نکته دوم این است که در ادامه مطالب گذشته، در فقه مواردی داریم که إنشاء به معنای ایجاد است. آنچه که مدعای ماست این است که در معاملات، ایجاد و انشائی در کار نیست، که بخواهیم بگوییم با این معامله يك چیزی را ایجاد و إنشاء کردیم. واقع مطلب این است که ما در فقه سه محور داریم که در باب انشاء مطرح است. یکی در اوامر و نواهی، یعنی در باب حکم، اینکه می‌گویند حقیقت حکم، از امور انشائی است، بحث می‌کنند حقیقت إنشاء و حکم چیست؟ دوم در باب معاملات است، که می‌گویند حکم از امور انشائی است. سوم در باب قضاء است، که وقتی قاضی حکمی صادر می‌کند، این با باب اوامر و نواهی و

باب معاملات فرق می‌کند. در قضا، مسلماً قاضی با انشائش ایجاد می‌کند. قاضی تا قبل از اینکه حکم کند، و لو برای قاضی ثابت شده که این مال، برای زید است، یا این قتل واقع شده، ولی دم بر آن حق دارد؛ اما تا قبل از اینکه حکم کند هیچ چیزی ایجاد نمی‌شود و هیچ حقی در مقام اثبات، اثبات نمی‌شود. اما وقتی گفت من حکم می‌کنم که این مال زید است، این به نفس حکم او ایجاد می‌شود. لذا در باب قضا می‌گویند قضا عنوان فتوا را ندارد. فتوا عنوان اخباری دارد، اما قضا عنوان انشائی را دارد. باید این بحث موارد انشاء را یکجا جمع کنیم. در باب حکم، در باب معاملات، در باب قضا. من بیشتر از این سه مورد یادم نیست که در فقه ما موردی به عنوان انشاء داشته باشیم. این سه مورد هست.

تعریفی که مشهور برای انشاء بیان می‌کنند یا تعریفی که خود محقق خوئی (ره) قائل است که «ابراز اعتبار نفسانی» است، در باب قضا این تعریف کاملاً نقض می‌شود، چون ما ابراز اعتبار نفسانی نداریم. قاضی چیزی را اعتبار نمی‌کند. وقتی برای قاضی ثابت شد که حق با زید است، حکم می‌کند که «أَنْ الْحَقَّ لَزِيدٍ» یا «أَنْ الْمَال لَزِيدٍ»، و چیز دیگری وجود ندارد. اینطور نیست که بگوییم قاضی اول اعتبار می‌کند، بعد این لفظی را که می‌گوید؛ کاشف از آن اعتبار باشد. نه؛ در باب قضا، حقیقت قضا متقوم به نفس انشاء است که با آن انشاء الآن حق بر او ثابت می‌شود. حتی در جایی که چیزی واقعا مال کسی نیست، اما خودش هم نمی‌داند، اما وقتی قاضی گفت «أَنْ الْمَال لَزِيدٍ»، با نفس این بیان، این حق ظاهری و ملکیت ظاهری برای آن شخص اثبات می‌شود. علی‌ای حال؛ می‌خواستم عرض کنم که این تفصیل محقق خوئی (ره) - که خیلی هم ایشان روی آن تکیه دارد -؛ «ابراز اعتبار نفسانی»، در باب قضا کاملاً نقض می‌شود. مشهور در باب انشاء می‌گویند انشاء، ایجاد المعنی باللفظ است. مشهور در باب قضا مشکلی پیدا نمی‌کنند، در باب قضا هم قاضی ایجاد می‌کند، اما وقتی می‌گوییم «ابراز اعتبار نفسانی»، این در باب قضا که از امور انشائی است نقض می‌شود.

فرمایش امام (ره) در باب تعلیق

قبلاً عرض کردیم که يك اختلافی وجود دارد. مرحوم شیخ (ره) و محقق نائینی (رض) و محقق خوئی (ره) می‌فرمایند که تعلیق در انشاء محال است، اما در منشأ اشکالی ندارد. امام (رض) عکس این را می‌فرماید و می‌گوید تعلیق در منشأ محال است اما در انشاء اشکالی ندارد. ایشان می‌فرماید انشاء همان اعتبار است. شما وقتی معلقاً بر يك شیئی انشاء کنید، هم ایجاد و هم وجود، که هر دو اعتباری است، متوقف است بر اینکه معلق علیه بیايد. در واجب مشروط ایشان می‌فرماید چطور آنجا می‌گویید وجوب و واجب، هر دو مشروط به این است که شرط بیايد، تا شرط نیاید نه ایجابی هست و نه وجوبی، انشاء معلق است، اما منشأ نمی‌تواند معلق باشد. تعبیری که دارند این است که می‌فرمایند: «أَنَّ التَّعْلِيقَ فِي الْمُنْشَأِ لَا مَعْنَى لَهُ لِأَنَّ الْمَعْنَى التَّصَوُّرِيَّةَ لَا يَعْقِلُ فِيهَا التَّعْلِيقَ، فَلَا مَعْنَى لِتَّعْلِيقِ زَيْدٍ أَوْ تَّعْلِيقِ بَيْعِ الدَّارِ، بَلِ التَّعْلِيقُ لَا بَدْءَ وَأَنْ يَرْجَعَ إِلَى الْمَعْنَى التَّصَدِيقِيَّةِ، خَبَرِيَّةَ كَانَتْ أَوْ إِنْشَائِيَّةَ»؛ اصلاً تعلیق در منشأ معقول نیست.

چون منشأ يك معنای تصویری دارد، و معنای تصویری قابلیت تعلیق ندارد. ظرف تعلیق، مدلول تصدیقی است، معنای تصدیقیه است، یعنی جایی که نسبتی در کار باشد. حالا چه نسبت اخباری و حکایتی و چه نسبت ایجاد و انشائی. يك وقت می‌گوییم که اگر شما بروید، حسن می‌آید. این يك خبری است نسبت بین آمدن حسن، که معلق بر رفتن شماست. يك وقت می‌گوییم اگر زید آمد اكرامش كن. نسبت بین اكرام آن شخص و خود اكرام کننده، معلق بر قدوم زید است. فرمایش امام (ره) این است که تعلیق فقط در معنای تصدیقیه راه دارد و منشأ چون معنای تصویری است، تعلیق در آن معنا ندارد. می‌گوییم «بَعَثَكَ إِنْ جَاءَ زَيْدٌ فِي الدَّارِ»؛ می‌فرماید این مجيء معنای تصویری دارد، اینها همه معنای تصویری است و معنای تصویری قابلیت برای تعلیق ندارد. این مطلب را امام (ره) فرموده‌اند.

نقد استاد بر فرمایش امام(ره)

حال می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا این فرمایش ایشان درست است یا خیر؟ به نظر می‌رسد که اصلاً منشأ از معانی تصویری نیست. منشأ همیشه از معانی تصدیقی است. بین منشأ و مفردات و دوالی که در عبارت وجود دارد، فرق است. «زید»، دالّ بر آن زید خارجی است. خوب این «زید» که دالّ بر زید خارجی است، قابلیت تعلیق ندارد. بگوییم خود «زید إنّ قدم»، یعنی چه؟ معنا ندارد، «بیع إنّ کان کذا» معنا ندارد. این اصل این فرمایش درست است که مدلول تصویری قابلیت تعلیق ندارد. قوام تعلیق به این است که يك نسبتی باشد، نسبت خبری باشد، یا نسبت انشائی باشد و ما این نسبت را معلق کنیم. اما اینکه می‌فرمایند منشأ، مدلول تصویری است، ما این را نفهمیدیم!! شما وقتی می‌گویید «بعثك إنّ جاء زید من السفر»، منشأ چیست؟ منشأ طبق قول مشهور، ملکیت این مبیع برای مشتری است. شما چه چیزی را انشاء کردید؟ ملکیت مبیع برای مشتری. «ملکیت مبیع برای مشتری» معنای تصدیقی است. يك وقت شما می‌گفتید فقط ملکیت، فقط مشتری، فقط مبیع، اینها هر کدام معنای تصویری دارند و قابلیت تعلیق ندارد، اما مجموعش که «ملکية المبيع للمشتري» است، این معنای تصدیقی دارد. لذا ما هر چه فکر کردیم، وجه این کلام برای ما روشن نشد.

نقد دیگر امام(ره) بر تعلیق

آخرین مطلبی که امام(ره) دارند، می‌فرمایند ما اگر بپذیریم منشأ قابلیت تعلیق دارد، اما در خصوص ما نحن فیه که باب بیع است، منشأ قابلیت تعلیق ندارد. چون اگر در باب بیع، منشأ را معلق کنید، يك تالی فاسدی دارد که کسی به آن ملتزم نمی‌شود. توضیحش این است که اگر مثلاً امروز دوشنبه باشد، کسی بگوید «بعثك اذا جاء يوم الجمعة»؛ اینجا منشأ چیست؟ «ملکیت این مال» است. می‌فرماید اگر این ملکیت، معلق بر يوم الجمعة شد، لازمه‌اش این است که این ملکیت، ملکیت تکه تکه شود. یعنی مثل منفعت در باب اجاره باشد، و حال آنکه هیچکس قائل نیست که ملکیت در باب بیع، مثل منفعت در باب اجاره است. در باب منفعت در باب اجاره، این خانه منافع دارد. می‌توانیم بگوییم منفعت این ساعت اول برای زید است، منفعت ساعت دوم برای عمرو است، ساعت سوم برای بکر؛ منفعت به تجزیه زمان، قابل تجزیه است، با تفکیک زمانی قابل تفکیک است. اما نمی‌توان گفت ملکیت ساعت اول، برای زید است، ملکیت ساعت دوم، برای عمرو است، ملکیت ساعت سوم، برای بکر است. تعلیق در بیع چنین نتیجه‌ای دارد. اگر گفتیم «بعثك اذا جاء يوم الجمعة»؛ معنایش این است که ملکیت تا روز جمعه مال خود من بایع است. روز جمعه که آمد، ملکیت مال مشتری می‌شود. حالا همین مشتری اگر همین مال را بفروشد به شخص ثالث و بگوید «بعثك يوم السبت»، پس ملکیت روز شنبه هم می‌شود مال شخص ثالث.

پس ملکیت تکه تکه شد. و حال آنکه ملکیت تفکیک نمی‌شود. می‌فرماید تالی فاسدش این است که همین الآن که این سه تا بیع واقع شده است، باید اولی تا زمان جمعه مالک باشد، بایع دوم، مالک روز جمعه است، مشتری سوم مالک روز شنبه است و این در باب ملکیت معنا ندارد. در زمان واحد «کل واحد من الأشخاص الثلاث» مالک باشند. منتها بگوییم شما مالک روز جمعه هستید، آن دیگری مالک قبل از جمعه است و آن سومی هم مالک شنبه است، منتها الآن بگوییم بالفعل مالکیت دارد. شبیه این فرمایش ایشان، همین بیع زمانی است، که الآن در جامعه ما انجام می‌دهند. در بیع زمانی نتیجه‌اش این می‌شود يك خانه‌ای را که در چهار فصل، فصل اول مال زید، فصل دوم مال عمرو، فصل سوم مال شخص ثالث و فصل چهارم هم مال شخص رابع باشد. الآن این چهار تا مالکیت دارند نسبت به اینجا، منتها مالکیت این مربوط به فصل اول است، مالکیت او هم مربوط به فصل دوم است، اما بالفعل مالکیت دارند. ایشان می‌فرمایند این معقول نیست و معنا ندارد! در بیع که مثل منفعت نیست.

در باب اجاره من می‌توانم بگویم خانه را اجاره می‌دهم روز اول به شما، روز دوم به نفر دوم، روز سوم به نفر سوم؛ الآن عقد اجاره را که بستم، همین حالا هر يك از این مستأجرها الآن مالک منفعت هستند، مستأجر اول، مالک منفعت امروز است،

مستأجر دوم، مالك منفعت روز دوم است و مستأجر سوم، مالك منفعت روز سوم است. در منفعت، عقلاً قبول مي‌كنند، مانعي ندارد. اما در باب ملكيت چنين چيزي را قبول نمي‌كند. اين توضيح اشكال ديگر امام(ره) بر محقق نائيني(ره) و مرحوم شيخ(ره) است، مي‌فرمايند ما اگر جاهاي ديگر را قبول كنيم كه منشأ تعليق بردار هست، اما اينجا نمي‌توانيم قبول كنيم. در باب بيع، منشأ كه ملكيت است، اگر بخواهد معلق شود، يك چنين تالي فاسدي دارد، لازمه‌اش اين است كه ملكيت هم مثل منفعت مي‌شود، در حالي كه هيچ كسي اين را نمي‌پذيرد.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.